

باسمه تعالی

# عرفان عملی در قرآن

چیستی، اهداف، ضرورت

## فهرست عناوین:

2	پیشگفتار
3	عرفان در لغت و اصطلاح
5	انواع عرفان و معرفت
7	رابطه عرفان نظری و عملی
8	چیستی عرفان
10	مراتب معرفتی انسانها در قرآن
12	مراتب القاء معارف در قرآن
17	مراتب بیانات توحیدی ائمه علیهم السلام
21	اهداف القاء معارف توحیدی
25	رابطه بندگی خدا با معرفت او
27	ضرورت عرفان عملی در اسلام
30	مراتب عرفان عملی
33	راه کارهای رسیدن به عرفان عمل
38	بالاترین مرتبه معرفت حقیقی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المعروف من غير رؤية، الاول لا شئى قبله، و الاخر لا غاية له، و الصلوة و السلام على محمد و آله شجرة النبوة، و محط الرسالة، و مختلف الملايكة، و معادن العلم، و ينابيع الحكم، و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين.

## پیشگفتار

بحث از عرفان و موضوع و مسایل آن از مباحث بسیار مهمی است که تمامی مکاتب الهی بنوعی به آن پرداخته و درباره آن اظهار نظر کرده اند و اسلام نیز که اکمل ادیان الهی است با بیانات مخصوص به خود درباره آن معارف بلندی را ارایه داده است. اگرچه آنها را به صورت علم رایج مطرح نکرده است مانند سایر مسایل مربوط به حوزه وجود انسان مانند اخلاق، مسایل حقوقی و روانشناسی، لیکن معارف والایی را مطرح کرده است که از آن موضوع، مسایل و اهداف هریک از این علوم رایج را با زبان و دیدگاه و روش ویژه خودش استخراج می شود، در عین حال عده ای از دانشمندان اسلامی با تسلط بر معارف عقلی و بینش اسلامی، عرفان را به صورت علم رایج تدوین کرده اند و در طول زمان همواره با دقت های خود آن را پالایش و تکمیل نموده اند و آن را به دو قسمت عرفان نظری و عملی تقسیم کرده اند، و با تحقیقی که انجام شد عرفان عملی به صورت علم رایج تدوین نگردیده است، اگر چه کتاب های بسیار ارزشمندی در این رابطه تدوین شده است که بهترین آنها کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری است که در رابطه با منزل ها و مقاماتی که سالک آن را طی می کند بیان شده است و نیز صد میدان ایشان، و همچنین کتاب تحفه الملوک در سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم رضوان الله تعالی علیه که در رابطه با منازل و راه های کلی طی منازل معنوی با بیانی مخصوص تدوین شده است، لیکن مقاله ای که پیش رو است در رابطه با چیستی، اهداف و ضرورت عرفان عملی تدوین شده است و قهراً برای رسیدن به این مقصود پس از بیان تعریف عرفان و انواع آن و رابطه آنها با یکدیگر و نظرات عده ای از صاحب نظران، باید به بیانات نورانی قرآن و سنت پرداخت تا روشن شود آیا در این منابع اصیل از این معارف بلند خبری هست یا خیر؟ و مقصود از سنت، روایات و دعاها و مناجات های اولیای دین علیهم السلام است.

## عرفان در لغت و اصطلاح

راغب اصفهانی در تعریف معرفت و عرفان می نویسد: آن ادراک چیزی است با تفکر و تدبر در اثر آن، و آن از علم خاص تر است، زیرا متعدی به مفعول نمی شود و این تعبیر غلط است که: فلان یعلم الله، بر خلاف این جمله که: فلان یعرف الله، چون معرفت خداوند به واسطه تدبر در آیاتش می باشد نه درک ذاتش، همچنین صحیح است گفته شود: الله یعلم کذا و صحیح نیست گفته شود: الله یعرف کذا، چون معرفت در علم محدودی که با تفکر حاصل می شود به کار می رود.<sup>1</sup>

خواجه عبد الله انصاری می فرماید: المعرفة احاطة بعین الشیء كما هو، معرفت احاطه به خود چیزی است آن طور که هست، و عبدالرزاق کاشانی در شرحش می نویسد: معرفت ادراک حقیقت چیزی به ذات و صفاتش می باشد آن طور که هست نه به صورت زایدی مانند آن، بر خلاف علم که ادراک چیزی است به صورت زایدی در ذات مدرک، پس معرفت اتحاد عارف به معروف است به این که یکی هستند یا این که ذات معروف در عارف است، پس چیزی را نمی شناسی مگر به آن چه در تو است از او، یا به آن چه در او است از تو، پس معرفت چشیدن است و علم حجاب است.<sup>2</sup>

امام خمینی رضوان الله علیه می فرماید: علم در اصل لغت مخصوص به کلیات است و معرفت مخصوص به جزئیات و شخصیات، و گویند: عارف بالله کسی است که حق را به مشاهده حضوریه بشناسد، و عالم بالله کسی است که به براهین فلسفیه علم به حق پیدا کند.<sup>3</sup>

به نظر می رسد معنای هر یک از این دو لفظ (علم و معرفت) بستگی به نحوه کاربرد آنها داشته باشد، یعنی هیچ یک از معنای لغوی و اصطلاحی، معانی این دو را محدود به مورد خاصی نمی کند، هم لفظ علم در شناخت جزئیات به کار می رود و هم لفظ معرفت در امور شخصی، و نیز لفظ علم، هم در علم حصولی استفاده می شود و هم در علم حضوری

1. مفردات راغب، مادة عرف.

2. شرح منازل السائرین، انتشارات حامدی، سال 1354، صفحه 246.

3. چهل حدیث، حدیث 37.

و شهودی، مانند آیات قرآنی که علم خداوند را به موجودات بیان می کند: و يعلم ما فی السموات و ما فی الارض.<sup>1</sup>

لفظ معرفت نیز چنین است از این جهت مرحوم خواجه نصیر طوسی معرفت را به معنای شناخت گرفته که برای آن مراتب بسیاری است و نهایت معرفت خدا را معرفت حضوری به حق تعالی دانسته که عارف در آن مرحله منتفی می شود مانند کسی که با آتش سوخته و ناچیز گردد.<sup>2</sup> و در آیاتی از قرآن کریم کلمه معرفت در معرفت حصولی به کار رفته است.<sup>3</sup>

---

1. سوره آل عمران، آیه 29.

2. اوصاف الاشراف، صفحه 130 - 134.

3. سوره بقره، آیات 89، 146 و 273، سوره انعام آیه 20.

## انواع عرفان و معرفت

با توجه به معانی لغوی و اصطلاحی لفظ عرفان و معرفت، معلوم می شود که به جهت کاربرد این لفظ، برای آن دو

معنا در رابطه با شناخت خداوند متعال وجود دارد:

1- معرفت حصولی: و آن شناخت چیزی است به واسطه صورت یا مفهومی از آن، یا به صورت روشن و یا به صورت اقامه برهان و استدلال، در رابطه با خداشناسی هرگاه به مبادی و اصول عقلی تکیه شود، استدلال صرفاً عقلی و فلسفی خواهد بود، و به فرموده شهید مطهری رضوان الله علیه هرگاه مبادی و اصول به اصطلاح کشفی تکیه گاه استدلال باشد که با زبان عقل توضیح داده شود به آن عرفان نظری گفته می شود، در حقیقت عرفان نظری به تفسیر هستی درباره خدا و جهان و انسان بحث می نماید، و استدلالات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگر ترجمه شده باشد، یعنی عارف لااقل به ادعای خودش آنچه را که با دیده دل و با تمام وجود خود شهود کرده است با زبان عقل توضیح می دهد، برخلاف فلسفه که به زبانی نوشته شده و با همان زبان اصلی مطالعه می شود.<sup>1</sup> این کلام در رابطه با عرفان نظری نسبت به بنیانگذاران و تدوین کنندگان<sup>2</sup> اولیه این علم، صادق است، لیکن پس از این که علم به صورت تعلیم و تعلم رایج درآمد، نوعاً جنبه نظری خالص پیدا کرده است که فرقی با مباحث فلسفی در موضوع و روش تحلیل مسایل می باشد، مگر کسانی که با قدم مجاهده با نفس و انجام ریاضت های شرعی، دیده دلشان باز شده باشد که در این صورت می توانند به اندازه صفای باطن و سعه روح، آن معارف را مشاهده قلبی کنند، در عین حال باید مسایل اولیه هستی شناسی و خداشناسی را با براهین مسلم عقلی دنبال کرد، سپس وارد عرفان نظری شد، زیرا بنیان این علم نیز بر گذراندن مسایل عقلی و دقت نظر پیدا کردن به واسطه تحصیل مبانی عقلی است.

2- معرفت حضوری: و آن شناخت چیزی است بدون واسطه صورت یا مفهومی از آن، مانند آگاهی انسان از

خویش، و قوای وجودیه و افعال و حالات نفسانی خویش، این درک به واسطه قوه ای از قوای وجودی او بدست نمی

1. اقتباس از آشنایی با علوم اسلامی، کلام، عرفان، درس 2.

2. مانند محی الدین عربی در فصوص و شارح تمهید القواعد.

آید بلکه انسان با تمام وجود یا با جان خویش به این امور اشراف دارد، اگر چه به واسطه عقل، مفهومی از خود یا حالات خود گرفته و آن را به صورت کلی در می آورد و به دیگران منتقل می کند و بر دیگران نیز قابل انطباق می باشد و نیز به واسطه قوه بینایی از اعضاء و جوارح خود صورتی در ذهنش نقش می بندد.

در رابطه با شناخت خداوند متعال و اسماء و صفاتش نیز ادعا شده که ممکن است انسان به اندازه ظرفیت وجودی خویش، شناخت حضوری از او پیدا کند، البته چون علم حضوری به چیزی جدای از آن چیز نیست، چنان که علم حضوری انسان به خویش جدای از مرتبه وجودی او نیست، معنای علم حضوری و شهودی پیدا کردن به حق تعالی این می شود که پس از پیمودن راه هایی، برای انسان به اندازه ظرفیت وجودیش وجود و حضور حقیقی حق تعالی کشف و پرده برداری می شود نه این که چیزی به وجود آید، اصطلاحاً این راه را سیر و سلوک می نامند، که پس از آن شناخت حاصل شده یا ظهور می کند، یعنی شناخت حضوری اولیه از حق تعالی برای هر موجود و انسانی وجود دارد، لیکن نا آگاهانه یا نیمه آگاهانه است و با پیمودن راه های عملی، پرده های غفلت از چهره قلب نسبت به آن حقیقت کنار می رود و آن حقیقت خود را آشکارا نشان می دهد، به این شناخت اصطلاحاً عرفان عملی گفته می شود که محصول اعمال خاص جوارحی و قلبی است، و نحوه آن به اندازه درک و فهم نویسنده بیان می شود انشاء الله.

## رابطه عرفان نظری و عملی

پس از این که تا حدودی انواع شناخت خداوند متعال بیان گردید، و روشن شد که محور مباحث عرفانی، شناخت خداوند و اسماء و صفات، رابطه موجودات و انسان با حق تعالی، شناخت انسان کامل و رجوع حقیقی آنها به حق تعالی است، این مسئله مطرح می شود که آیا بین این دونوع شناخت رابطه ضروری برقرار است یا خیر؟ به این معنا که هرکس بخواهد به عرفان عملی دست یابد، باید مباحث عرفان نظری را بگذراند یا اینکه بین این دو چنین رابطه تنگاتنگی وجود ندارد؟

به نظر می رسد که رسیدن به معرفت های شهودی نیاز ضروری دارد به معرفت های صحیح از خداوند و کمالات وجودیه او و رابطه موجودات با او و نیز به شناخت مرتبه وجودی انسان و کمال نهایی او و راه صحیح رسیدن او به پروردگارش، لیکن ضرورتی ندارد این معرفت ها از طریق فراگیری عرفان نظری به دست بیاید، زیرا کسی که در این راه قدم می گذارد باید اولاً: شناخت صحیح عقلی از اموری که گفته شد داشته باشد و ثانیاً: چون عقل هرچه قوی و دقیق باشد نمی تواند راه صحیح رسیدن به حق تعالی را برای انسان در تمام شئونی که نیاز دارد، ارائه دهد و او را در تمامی امور جزئی راهنمایی و دستگیری کند از این جهت باید به وحی الهی از طریق انبیاء و اولیاء او تکیه کرد، و هنگامی که این مقدمات پیموده شد انسان پس از بدست آوردن ابعاد شناختی که به آن نیاز دارد، با تکیه به تحلیل ها و براهین دقیق عقلی و دقت در معارف قرآن و سنت یا تعبد به سخن صاحب نظران مطمئن این معارف (که حقایق وجود دارد و انسان می تواند با تعبد دقیق و مستمر به وحی الهی به آنها برسد) می تواند با التزام عملی به دستورات شرع مقدس از راه های معین آن (اجتهاد یا تقلید صحیح و یا احتیاط) به آن حقایق و معرفت های شهودی نایل شود، به ویژه با همراهی استاد حاذق و مطمئن این مسیر.

از این جهت مشاهده می کنیم که قرآن و سنت در اظهار معارفش، برای سطوح مختلف افکار و عقل ها بیانات گوناگونی دارد و برای روندگان در مسیر عرفان عملی، معارف عمیق آنها کفایت می کند، چنان که در قسمت بعد به گوشه ای از آنها اشاره می شود انشاء الله.



## چیستی عرفان

پس از این که روشن شد عرفان و معرفت به معنای شناخت است و آن نیز دو نوع است که از نظر ماهیت و حقیقت تفاوت دارند و تنها در لفظ و معنای شناخت مشترک می باشند و این گونه نیست که حقیقت شان یکی باشد لیکن مراتب آنها مختلف باشد، زیرا معرفت حصولی شناخت چیزی است به واسطه صورت یا مفهومی از آن، لیکن معرفت حضوری شناخت واقعیت عینی آن چیز است بدون دخالت صورت یا مفهومی از آن، مانند آگاهی به گرسنگی هنگام گرسنه شدن، و آگاهی به آن هنگام سیر بودن، که در نوع دوم تنها مفهومی از گرسنگی برای انسان حاصل است، بر خلاف نوع اول که واقعیت آن موجود می باشد. بنابراین شناخت نسبت به حق تعالی و اسماء و صفات او، و رابطه وجودی موجودات به او و نیز شناخت حقیقت وجود خویش نیز دارای این دو نوع می باشد که هر یک آثار و نشانه هایی دارد. انسان ارتباطات گوناگونی با جهان خارج از خویش دارد که در علوم مختلف دسته بندی شده و هر یک نام مخصوصی دارد لیکن او یک رابطه ویژه ای با جهان دارد که به واسطه آن دیگر ارتباطات کشف شده و نام گذاری گردیده است، و آثار هر یک از دیگری متمایز شده است و از آن رابطه به علم، معرفت، آگاهی و شناخت و امثال این الفاظ تعبیر می شود که حقیقتش کشف واقعیت برای انسان است نه ایجاد واقعیت از جانب انسان، اگر چه پس از کشف واقعیت، انسان با تلاش علمی پی گیر و فراهم کردن ابزار مناسب، می تواند اختراعاتی انجام دهد، لیکن این اختراعات نیز به معنای ایجاد واقعیت عینی (به وجود آمدن چیزی از عدم صرف) نیست بلکه کشف واقعیاتی از جهان است که با نزدیک کردن آنها به یکدیگر، خاصیت و اثر جدید ظاهر می شود و انسان از آن استفاده می کند.

به هر حال انسان به لحاظ این که مرتبه وجودی ویژه ای دارد، می تواند از این طریق روابط گوناگون موجودات را به اندازه ظرفیت وجودی خویش کشف کند و همواره در این کشف پیش رود، چنان که پیشرفت علوم تا کنون از این قبیل بوده است، بر خلاف حیوانات که آگاهی ایشان از جهان خارج از خود بسیار سطحی بوده و توان کشف روابط بین موجودات را ندارند.

برای کشف روابط و قوانین گوناگون عالم دو ابزار لازم است اول: حس، دوم: عقل، کار حس برقرار کردن ارتباط ظاهری با اشیاء است که در این مرحله فقط صورت یا مفهوم سطحی نصیب انسان می شود و اگر دخالت عقل همراه با به کار افتادن حواس در کار نباشد، نمی توان به جهان خارج و حالات آن پی برد، تا این مرحله حیوانات نیز مشترک هستند، لیکن عقل با تحلیل ها و دقت هایش نسبت به اموری که نوعا از حس گرفته میشود، به معلومات بیشتری از خارج یعنی به روابط دقیق تری از آن پی می برد، و استدلال های خود را پی ریزی می کند و از آثار متفاوت اشیاء علوم گوناگون را که بر موضوعات مختلف مبتنی است بنیان می گذارد و هر مقدار دستگاه عقل دقیق تر کار کند به روابط پیچیده تری در بین اشیاء راه می یابد که حقیقت آنها را در وجود خودش نیز می تواند بیابد، اگر چه با دقت بیشتر این حقیقت را اول در خویش یافته و سپس با دستگاه تحلیل گر عقل آن را با مفاهیم مناسب به دیگر اشیاء نیز عمومیت می دهد.

آن رابطه پیچیده ارتباط وجودی با عالم غیب مطلق است که غنی بالذات بوده و قیام به خود دارد و سایر موجودات همواره به او ظهور و قیام دارند، و هر مقدار دقت انسان در کشف روابط وجودی بیشتر باشد مفاهیم دقیق تری از هستی و کیفیت روابط آن به دست می آورد و آن را با استدلال های عمیق تر به ذات مقدس الهی به کار می بندد و حقایق والاتری را کشف می کند. از این جهت فلاسفه الهی استدلال های گوناگونی بر اثبات وجود حق تعالی و کمالات وجودی او اقامه کرده اند مانند برهان حرکت، حدوث، وجوب و امکان و برهان صدیقین.

ویژگی این نوع از شناخت این است که قابل انتقال به دیگران می باشد، از این رو بیانات قرآن و سنت نیز در معارف عقلی، حقایق نابی را ارایه می دهند و با استدلال های مخصوص به خود با افراد و سطح فکرهای گوناگون مواجه می شوند، البته نوع این بیانات جنبه تنبهی دارد و انسان را به آنچه واقعیت دارد توجه می دهد که با حقایق وجودیه چگونه برخورد کند، و هر مقدار انسان ابزار شناختش را برای رسیدن به واقعیات هستی بهتر و صحیح تر بکار بندد، آگاهی بیشتر می شود و چگونگی برخورد و استفاده علمی از معلوماتش بهتر و آسانتر می شود، اگر چه انسان تمایلات دیگری نیز به حسب وجودش در عالم دنیا دارد و آگاهی از آنها مانع می شود که او بر مسیر درک های عقلانی صحیحش از جهان و خویش حرکت کند و با حرکت صحیح مطابق درک های عقلانی از خود و از راه دقیق به سوی هدف از

آفرینش خود (تبعیت از دین و انبیاء و اولیای الهی) انسان به نوع دیگری از شناخت حق تعالی و حقایق جهان راه پیدا می کند و آن یافتن آنها در وجود خویش به اندازه ظرفیت خود می باشد.

## مراتب معرفتی انسانها در قرآن

قرآن کریم در رابطه با ابزار شناخت انسان و هدف از ایجاد آنها در وجود او و کیفیت ورودش در این عالم می فرماید: والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون<sup>1</sup>: و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد درحالیکه چیزی را نمی دانید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد شاید شکر گزار باشید. و نسبت به کسانی که این ابزار را به کار بستند یا به طور صحیح به کار بستند و یا به مقتضای درک صحیح حرکت نکردند می فرماید: و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون<sup>2</sup>: و به تحقیق گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، برای ایشان دل هایی است که با آن (نمی اندیشند و) نمی فهمند، و چشمانی است که با آن نمی بینند، و گوش هایی است که با آن نمی شنوند، آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند، ایشان همان غافلانند، در حالیکه خداوند متعال انسان را خلیفه خود معرفی می کند: انی جاعل فی الارض خلیفه<sup>3</sup>: من در روی زمین جانشین قرار می دهم، و او را نیز دارای ظرفیتی قرار داده که می تواند حقایق اسمای الهی را درک شهودی کند به گونه ای که ملائکه مقرب خویش را به این مرتبه قرار نداد: و علم آدم الاسماء کلها<sup>4</sup>: و خدا تمامی اسماء را به آدم تعلیم کرد، و آن موجودات شریفه را خاضع در برابر او و خدمتگذارش قرار داد: و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم<sup>5</sup>: و یاد کن هنگامی را که به ملائکه گفتیم که برای آدم سجده کنند، و به طور خاص به او خطاب کرده است: یا ایها الانسان انک کادح الی

1. سوره نحل، آیه 78.

2. سوره اعراف، آیه 179.

3. سوره بقره، آیه 30.

4. سوره بقره، آیه 31.

5. سوره بقره، آیه 35.

ربک کدحاً فملاقیه<sup>1</sup>: ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات می کنی، و نسبت به کسانی که این استعدادها را به فعلیت رساندند، تعبیرات گوناگونی را بحسب مرتبه این شکوفایی به کار برده است، بعضی از تعبیرات مخصوص مرتبه معینی از کمال معنوی انسان است مانند صالحین، صدیقین و مقربین که نشان دهنده بالاترین درجه کمال وجودی انسان است، اگرچه ویژگی های این عناوین را ذکر نکرده است و تنها از به کار بردن آنها برای انسانهای والامقام، مرتبه دارندگان این عناوین را می فهمیم مانند انبیای الهی که صالحین به ایشان اطلاق شده است البته این صفت بر افراد دیگری که مرتبه پایین تری دارند نیز به کار رفته است<sup>2</sup>، لیکن برای مقربین اوصافی ذکر شده است که مرتبه درک و شناخت ایشان را نسبت به حق تعالی بطور رمزی نشان می دهد، در جایی می فرماید: فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنه نعیم<sup>3</sup>: پس اگر از مقربین باشد پس روح و ریحان و جنت نعیم برای اوست، و در جای دیگری می فرماید: ان کتاب الابرار لفی علیین، و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم، ان الابرار لفی نعیم... یسقون من ریحق مختوم... و مزاجه من تسنیم، عیناً یشرب بها المقربون<sup>4</sup>: به راستی نامه اعمال نیکان در علیین است و تو چه میدانی علیین چیست، نامه ای است رقم خورده و سرنوشتی است قطعی که مقربان شاهد آن هستند، مسلماً نیکان در انواع نعمت هستند... از شراب زلال دست نخورده و سر بسته ای سیراب می شوند... این شراب آمیخته با تسنیم است، همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند. و بعضی از تعبیرات اولین مرحله ورود به کمال نفسانی و معرفتی انسان را تا رسیدن به آخرین مرحله آن شامل می شود مانند صفت ایمان و تقوی، تمامی این اوصاف بیانگر درجه شناخت انسان به حق تعالی و کمالات وجودی او و التزام عملی مطابق آن است.

---

6. سوره انشقاق، آیه 6.

1. سوره آل عمران، آیه 114.

2. سوره واقعه، آیه 88 و 89.

3. سوره طور، آیه 35.

## مراتب القاء معارف در قرآن

خداوند متعال انسان را به اقتضای حکمتش در این عالم قرار داده است که لازمه آن تکامل تدریجی اختیاری او در دو بعد علم و عمل و کمالات روحی است، از این جهت انسان نمی تواند از ابتدا که به رشد عقلی می رسد تمامی حقایق را به طور کامل درک کند و تمامی انسانها نیز در یک درجه از شکوفایی عقلی نیستند که حقایق بلند را بتوانند درک کنند، چنان که انسانها نسبت به علوم گوناگون نیز این چنین اند لذا قرآن کریم واقعیات عالم را به زبانهای گوناگون برای انسان القاء می کند، هم در رابطه با وجود حق تعالی هم در رابطه وجودی موجودات با ذات مقدس و هم نسبت به هدف و غایت وجودی موجودات و انسان و چون درجات انسانها به لحاظ مراتب شناخت آنها نسبت به این امور است و بحث در چیستی عرفان است از این رو به طور اجمال آیاتی که این امور را بیان می کند ذکر می کنیم.

انسان چون در برخورد اول با اشیاء، با آثار آنها مواجه می شود و سپس به مؤثر پی می برد از این جهت قرآن کریم در ارتباط با خداوند و ارتباط اشیاء با او اول مسأله خالقیت او را مطرح می کند، که مخلوق بودن آنها مورد تصدیق تمامی صاحبان عقل است<sup>1</sup> و خالق بودن خداوند مورد تصدیق مشرکان نیز می باشد<sup>2</sup> و سپس به نحوه اداره آنها به عنوان مربوب بودنشان و ارتباط آن با مخلوقیتشان از جانب حق تعالی در برابر مشرکان تصریح می کند<sup>3</sup> و بر این حقیقت در آیاتی استدلال می کند<sup>4</sup> و چون لازمه مربوب و مخلوق بودن چیزی برای کسی خضوع وجودی در برابر اوست، خدا را با صفت معبود به حق معرفی می کند که انسان به طور آگاهانه و با اراده باید در برابر او اظهار خضوع کند<sup>5</sup> و چون

---

1. سوره طور، آیه 35.

2. سوره عنکبوت، آیه 44 و 61.

3. سوره غافر آیه 62.

4. سوره مومنون، آیه 91 و سوره انبیاء، آیه 22.

5. سوره انعام، آیه 102.

ممکن است انسان توهم کند که افعال او به خداوند نسبتی ندارد در آیه ای می فرماید: خدا خالق شما و آن چه شما عمل می کنید می باشد<sup>1</sup> و به جهت ایجاد اموری که در بقاء موجودات دخالت دارد خداوند رازق معرفی شده است<sup>2</sup>، و چون رازقیت، ربوبیت و خالقیت با یک برنامه معین و منظمی اجرا می شود به او مدبر گفته شده است<sup>3</sup> و چون تدبیر نیاز به علم، آگاهی و قدرت بر اجرا دارد به او عالم و قادر گفته می شود<sup>4</sup>، و چون آفرینش خداوند برای هدف حق می باشد او حکیم نامیده می شود<sup>5</sup>، و با تأمل در موجودات و مقایسه آنها با یکدیگر می فهمیم که بیشتر آنها مقدمه وجود انسان بوده است<sup>6</sup> و قهرا او افضل از سایر موجودات است<sup>7</sup> و خداوند کمالاتش را در او بیشتر ظهور داده است از این جهت غایت آفرینش عالم را به کمال مناسب رسیدن انسان قرار داده است و آن عبادت خالصانه خداوند<sup>8</sup> و رسیدن به رحمت خاص الهی است<sup>9</sup>. با توجه ابتدایی در مضامین آیاتی که این دیدگاه ها را در رابطه با خداوند و آفرینش به ما میدهد، این ذهنیت برای انسان پیدا می شود که او موجودی جدای از موجودات دیگر است که مستقیماً بدون ایجاد واسطه ای آنها را برای هدفی معین آفریده و ابزاری را نیز برایشان فراهم کرده و آنها در آن مسیر به خودی خود در حال حرکتند بویژه با توجه به آیاتی که توهم جسمانیت برای حق تعالی دارد مانند استیلای او بر عرش<sup>10</sup>، دست داشتن او<sup>11</sup>، آمدن او<sup>12</sup>.

6.سوره صافات، آیه 96.

7.سوره هود، آیه 6.

1.سوره یونس، آیه 3.

2.سوره روم، آیه 54.

3.سوره آل عمران، آیه 62.

4.سوره ابراهیم، آیه 32 و 33 و سوره جاثیه، آیه 13.

5.سوره اسراء، آیه 70 و سوره تین، آیه 4.

6.سوره ذاریات، آیه 56.

7.سوره هود، آیه 119.

8.سوره طه، آیه 5.

9.سوره فتح، آیه 10.

10.سوره فجر، آیه 22.

لیکن با توجه به آیاتی که می فرماید: مانند او کسی نیست<sup>1</sup>، چشم ها او را نمی بیند<sup>2</sup>، او هر روز در شأنی است<sup>3</sup>، سوگند سوگند به تدبیر کنندگان امور<sup>4</sup>، نتیجه می گیریم که خداوند جسم نبوده و ویژگی های جسمانی را ندارد و موجودات حدوثاً و بقائاً به افاضه او هستی و شئون هستی را دارند و آنها نیز مرتبه پایین تری دارند که بدون واسطه از او افاضه شوند، و با توجه به این نتایج درک عمیق تری از حق تعالی و افاضه او و رابطه وجودی موجودات با او حاصل میشود، در عین حال این درک نیز نواقصی دارد که با مرتبه وجودی حضرت حق (که آیات دیگر قرآنی به ما ارائه می دهد) مناسبت ندارد، چون از آیات و مطالب فوق ابتدا به ذهن می رسد که اولاً: خداوند وجودش جدای از موجودات است، و ثانیاً: آفرینش او مانند آفرینش های معمولی است که کسی با استفاده از امور موجود و جمع کردن آنها با نظم و علم خاصی چیزی را می سازد و نیز آن وسایط با اختیاری که به آنها داده شده در تدبیر امور دخالت دارند.

لیکن با عمیق تر شدن در آیات قرآنی استفاده می کنیم که اولاً: حق تعالی احاطه وجودی به هر چیزی دارد<sup>5</sup>، و ثانیاً: ایجاد او به صورت آنی است که همین که چیزی را اراده کند تحقق می یابد<sup>6</sup>، (با این که اشیاء مادی نیاز به زمینه هایی دارند که او آنها را آفریده باشد)، و ثالثاً: وسایط فیض استقلالی در برابر خداوند ندارند، بلکه فعل آنها فعل خداوند است از این جهت یک فعل هم به خداوند نسبت داده شده و هم به ملائکه مانند تدبیر<sup>7</sup> و جان گرفتن<sup>8</sup> و انزال وحی<sup>9</sup>، بنابراین بنابراین اگر چه با توجه به این آیات و شبیه به آن دیدگاه عمیق تری از دیدگاه دوم نسبت به معارف توحیدی به دست می آید لیکن این دیدگاه هم نواقصی دارد، که اولاً: به ذهن می آید ایجاد خداوند بدون داشتن کمالات اولیه قبل از ایجاد باشد و ثانیاً: ایجادش به صورت تولیدی باشد یعنی نعوذ بالله چیزی از خودش جدا می شود مانند رابطه تولیدی بین موجودات این عالم که تجزیه در او لازم آید و نوعی کثرت پیدا کند لیکن با توجه به دسته دیگری از آیات قرآنی

11.سوره شوری، آیه 11.

12.سوره انعام، آیه 103.

13.سوره الرحمن، آیه 29.

14.سوره نازعات، آیه 5.

1.سوره فصلت، آیه 54.

2.سوره یاسین، آیه 82.

3.سوره یونس، آیه 3 و سوره نازعات، آیه 5.

4.سوره زمر، آیه 42 و سوره سجده آیه 11 و سوره نحل، آیه 28 و 32.

5.سوره قدر، آیه 1 و سوره شعراء، آیه 193 و سوره عبس، آیه 15.

دیدگاه توحیدی ظریف تری به دست می آید که نیاز به دقت عقلی خیلی زیادی دارد تا مفاهیم بسیار عمیقی از روابط وجودی موجودات با حق تعالی به دست آید و آن این است که اولاً: می فرماید: هیچ چیزی نیست مگر اینکه گنجینه های آن نزد ما می باشد<sup>1</sup>، و ثانیاً: او اول و آخر و ظاهر و باطن است<sup>2</sup>، و نیز: بگو ای پیامبر، الله را بخوانید یا رحمن را هر هر کدام را که بخوانید برای او اسمای حسنایی است<sup>3</sup>، بنابراین با توجه به این گونه از آیات که خیلی اندک در قرآن آمده است استفاده می شود که کمالات موجودات نزد خداوند موجود است، و نیز موجودات تنزل آن کمالات و حقایق هستند، و همچنین اسمای حسنای الهی به نوعی وساطت در افاضه موجودات و کمالاتشان دارد، لیکن ممکن است نقصی را در دیدگاه توحیدی به حضرت حق به ذهن بیاورد و آن نوعی کثرت در ذات مقدس ربوبی را به ذهن تداعی می کند، لذا عمیق ترین بیان در معرفی خداوند متعال برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب ذات کبریایی نازل می شود که در هیچ یک از ادیان توحیدی چنین کلامی سابقه ندارد و آن سوره توحید است که در روایات<sup>4</sup> نسبت پروردگار معرفی شده است، در این سوره خداوند تبارک و تعالی اولاً: احد مطلق دانسته شده که هیچ تعددی برای او تصور نمی شود و اسمای حسنای او و نیز کمالات موجودات به نحو وحدت و بساطت برای حق تعالی موجود است، و ثانیاً: بی نیاز مطلق است در هستی و شئون آن که نه ترکیبی خارجی دارد و نه وهمی و نه عقلی. و ثالثاً: ایجاد او به صورت تولید از خویش نیست و به صورت ترکیب کردن اشیاء موجوده نیز نمی باشد، چون در هیچ یک از هستی و ایجاد در هستی، شریکی ندارد و خداوند در آنها نیز مانند آفریده هایش نمی باشد، و در حقیقت با حفظ وحدت و بساطت مطلقه وجودی حق تعالی، همواره اول و آخر و ظاهر و باطن است و موجودات تنزل از خزاین غیب الهی یافته اند، رابطه وجودی آنها با حق تعالی بسیار ظریف و عمیق مطرح می شود به گونه ای که آنها تجلی حق تعالی می باشند و در هیچ یک از هستی و کمالات آن جز او را نشان نمی دهند چون ابتدائشان از او است و به او نیز برمی

6. سوره حجر، آیه 21.

7. سوره حدید، آیه 3.

1. سوره اسراء، آیه 111.

2. توحید صدوق، صفحه 93، روایت 5.



گردند (آخر است) و ظاهرشان حق است و باطنشان نیز حق است، لذا در آیات متعددی از قرآن کریم آنها به عنوان نشانه و آیه مطلق حق تعالی معرفی شده اند<sup>1</sup>، که هیچگاه آیه از ذوالآیه جدا نیست.

با توجه به این دیدگاه های عمیق توحیدی، نحوه رابطه برقرار کردن انسان نیز با حق تعالی بسیار عمیق تر مطرح می شود، زیرا اولاً: مرتبه وجودی او به عنوان مظهر اتم حق تعالی نسبت به موجودات این عالم خواهد بود و معنای خلیفه او بودنش متفاوت می شود با دیدگاه اولیه از این معنا، و ثانیاً: عبودیت او نسبت به خدایی است که واحد مطلق است و همواره با او است. ثالثاً: رجوع انسان به حق تعالی حقیقت دیگری پیدا می کند نه تنها به این صورت باشد که عالم دیگری خواهد بود که موافقی دارد و انسان در آن به پاداش خود می رسد، بلکه با این که تمامی این ها حق است لیکن رجوع حقیقی او به حق تعالی به این معنا است که حق تعالی برای کسی که راه عبودیت او را به طور کامل پیموده است ظهور تام پیدا می کند و روشن می شود که او حق مطلق است و تمامی آیات و حق های نسبی، حق بودنشان به او است. این حقیقت برای همگان نیز به فرموده قرآن کریم هنگام ظهور قیامت، روشن می شود<sup>2</sup>. این ها گوشه ای از معارف توحیدی قرآن کریم بود که خداوند متعال حقایق را به لحاظ مراتب فهم انسانها در قالب بیانات گوناگون القا کرده است با اینکه حقیقت یک چیز بیش نیست و مراتب بیانات توحیدی ائمه علیهم السلام تمامی آنها به همان یک حقیقت دلالت می کند، لیکن هر کس به اندازه فهمش آن را درک می کند و اگر در رسیدن به آن حقیقت تقصیر نکرده باشد معذور خواهد بود و اگر به لوازم آن نیز عمل کند به نتایج هم نایل می شود، اگر چه به نتایج رسیدن به آن حقیقت، نایل نشود.

3. سوره نحل، آیات 11، 13، 65، 67 و 69، سوره شعرا، آیات 8، 7، 67، 103، 121، 128 و 139.

1. سوره نور، آیه 25.

## مراتب بیانات توحیدی ائمه علیهم السلام

با دقت در فرمایشات نورانی ائمه علیهم السلام به ویژه در معارف عقلی و اعتقادی به این نکته مهم پی می بریم که ایشان در القاء مطالب خود به مرتبه فهم شنونده و مخاطب بسیار اهمیت می دادند، از این جهت هم با انسانهای ملحد و منکر خداوند احتجاج و گفتگو داشتند<sup>1</sup> و هم با ثنویه و دوگانه پرستان<sup>2</sup> و یهودیان<sup>3</sup>، و هم با مسلمانانی که دیدگاه شرک آلود به حق تعالی داشتند مانند مجسمه<sup>4</sup> و کسانی که قائل به جبر یا تفویض<sup>5</sup> یا به زاید بودن صفات ذاتیه خداوند با ذاتش بودند و یا قائل به عدم ثبوت صفات کمالیه برای حق تعالی بودند<sup>6</sup> و تمامی آنها را با استدلال های مناسب هر یک محکوم می کردند.<sup>7</sup>

با این که حقایق را برای آنان نیز به طور ضمنی بیان می فرمودند در عین حال برای کسانی که ظرفیت درک حقایق توحیدی را داشتند، آنها را با بیان بیاناتی لطیف و عمیق و بدون آوردن اصطلاحات خاص (فلسفی یا عرفانی) القاء می کردند، اگرچه بعدها اصطلاحات خاص از این فرمایشات گرفته شده است.

---

1. توحید صدوق، باب 42.

2. همان، باب 36.

3. همان، باب 37.

4. همان، باب 6.

5. همان، باب 59.

6. همان، باب 11.

7. به جلد 10 بحار الانوار مراجعه شود.

شخصی بادیه نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله علوم غریبه به من تعلیم فرما، حضرت فرمود: در اساس علم چه کار کردی که از علوم غریبه سؤال می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله اساس علم چیست؟ حضرت فرمود: شناخت حق معرفت خدا، اعرابی عرض کرد: حق معرفت خدا چگونه است؟ فرمود: او را بشناسی بدون داشتن مثل و شبیه و ضد و این که او واحد، احد، ظاهر، باطن، اول و آخر است، شریک و نظیری برای او نیست، پس این است حق شناخت او<sup>1</sup>.

از امام سجاد علیه السلام از توحید سؤال شد، حضرت فرمود: خداوند عزوجل می دانست که در آخرالزمان گروه ژرف اندیش می آیند پس سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل کرد پس کسیکه که غیر از آن را قصد کند و بگوید، هلاک شده است.<sup>2</sup>

ائمه علیه السلام علاوه بر اینکه در بیانات خود، بحث هایی از اثبات خداوند و یگانگی او و اثبات صفات کمالیه و سلب صفات زائده و ناقصه دارند، فرمایشات عمیقی در وحدانیت مطلقه الهی و اسماء و صفاتش اظهار کرده اند، به گوشه ای از آنها برای حصول معرفت بیشتر و ارتباط آن با عرفان عملی، اشاره می شود.

یعنی علاوه بر اینکه که در معرفی حق تعالی از راه بیان آیات و آثار او وارد شده اند، از راه معرفی مستقیم ذات حق و سپس کمالات ذاتیه او و مراتب فعل او نیز وارد شده اند. از طرفی اثبات حق تعالی را بدیهی می دانند.<sup>3</sup> و می فرمایند موجودات غیر او را اراده نمی کنند.<sup>4</sup>

و از سویی می فرمایند: به واسطه عقل می توان به معرفت او رسید و با فطرت حجت او ثابت می شود،<sup>5</sup> و در مقام معرفی او می فرمایند حدی برای او نیست که به آن منتهی شود،<sup>6</sup> در عین حال در موارد گوناگون به وحدانیت مطلقه او تصریح

---

8. توحید صدوق، صفحه 284، روایت 5.

1. همان، ص 283، روایت 2.

2. همان، ص 31، روایت 1.

3. همان، ص 47، روایت 9.

4. همان، ص 34، روایت 2 و ص 44، روایت 4.

5. همان، ص 31، روایت 1 و ص 98، روایت 4 و 9 و 12 و 13.

شده است، علی علیه السلام می‌فرماید: الذی لم یزل و لا یزال وحدانیا ازلیاً قبل بدء الدهور و بعد صرف الامور<sup>1</sup>؛ خدا آن کسی است که همواره در گذشته و آینده یگانه است قبل از شروع زمان‌ها و بعد از گذشت امور، امام رضا علیه السلام نیز می‌فرماید: اما الواحد فلم یزل واحداً کائناً لا شی و معه بلا حدود و لا اعراض و لا یزال كذلك<sup>2</sup>؛ اما خدای واحد همواره یگانه بوده است به گونه‌ای که چیزی با او نبوده بدون داشتن حدود و عرضی، و همواره این گونه خواهد بود، و نیز می‌فرماید: ان الله المبدی الواحد الکائن الاول، لم یزل وحداً لا شیء معه، فرداً لا ثانی معه، لا معلوماً و لا مجهولاً و لا محکماً و لا متشابهاً و لا مذکوراً و لا منسیاً، و لا یقع علیه اسم شی من الاشیاء غیره<sup>3</sup>؛ به راستی خداوند ابتداء کننده یگانه، موجود اول، همواره یگانه هست و چیزی با او نیست، فرد است دومی با او نیست، نه معلوم است و نه مجهول، و نه محکم و نه متشابه و نه یاد شده و نه فراموش شده و اسم چیزی از اشیا غیر خودش بر او واقع نمی‌شود، این بیان عمیق، بالاترین بیان نسبت به وحدانیت مطلقه الهی است یعنی او حقیقتی است که هیچ اشاره و توجهی حقیقتاً نمی‌توان به او کرد، زیرا هیچ اسم و رسمی ندارد به گونه‌ای که گفته شود: معلوم است یا مجهول، یاد شده است یا فراموش شده، زیرا اگر اسم و رسمی داشته باشد یا به توان حقیقتاً به او اشاره کرد، لازم می‌آید که فردی و کسی با او باشد، لذا در این رابطه امام باقر علیه السلام هستی مطلق او را این گونه معرفی می‌کنند: ان الله تبارک و تعالی کان و لا شیء غیره... و كذلك هو الیوم، و كذلك لا یزال ابدأ<sup>4</sup>؛ به راستی خداوند تبارک و تعالی بود و چیزی غیر او نبود... و او امروز نیز این گونه است و همواره ابدأ این گونه خواهد بود، و امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: ان الله تبارک و تعالی... لیس شیء غیره... كذلك لم یزل و لا یزال ابدالاً بدین<sup>5</sup>؛ به راستی خداوند تبارک و تعالی... چیزی غیر او نیست... همواره این چنین بوده و همواره تا ابد این گونه خواهد بود، از این بیانات استفاده می‌شود که موجودات حقیقتی ندارند که در مقابل حق تعالی باشند تا غیر او به حساب آیند چنان که ذکر کردیم که به زبان علی علیه السلام در روز جنگ بدر و صفین جاری

6. همان، ص 41، روایت 3.

7. همان، ص 43، سطر 22.

1. همان، ص 435، سطر 12.

2. همان، ص 128، روایت 8.

3. همان، ص 140، روایت 5.

بود به این حقیقت دلالت می‌کند: یا هو یا من لاهو الاهو:<sup>1</sup> ای حقیقت مطلق، ای کسی که حقیقتی جز او نیست، بنابراین موجودات تجلی و ظهور او هستند که هیچ‌گاه از متجلی جدا نیستند. چنان که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه:<sup>2</sup> ستایش مطلق مخصوص خدایی است که با آفریده‌هایش برای آنها تجلی کرده است، و به فرموده حضرت موسی ابن جعفر علیهما‌السلام توجه به جنبه خلقت و غیریت حجاب بین ما و حق تعالی می‌شود که: لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه، احتجب بغير حجاب محبوب واستتر بغير ستر مستور:<sup>3</sup> بین خدا و آفریده‌هایش پرده‌ای غیر از (جنبه) خلقت نیست، او بدون داشتن حجابی محبوب است و بدون داشتن پرده‌ای مستور است، از این جهت هنگامی که امام صادق علیه‌السلام از کسی از معنای الله اکبر سؤال می‌فرماید و او می‌گوید: الله اکبر من کل شیء فقال: و کان ثم شیء فیکون اکبر منه؟ فقلت: فما هو؟ الله اکبر من ان یوصف:<sup>4</sup> خدا بزرگتر از هر چیز است، حضرت فرمود: آیا آن‌جا (عالم) چیزی است تا خدا از آن بزرگتر باشد؟ راوی گوید: عرض کردم: پس او چگونه است؟ فرمود: خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود، از این بیان نورانی نیز استفاده می‌شود که رابطه وجودی موجودات با حضرت حق، به گونه روابطی که عقل بتواند حقیقتش را درک کند نیست، تا لازمه‌اش این باشد که او حقیقتی جدا و محدود باشد و بتوان وجودش را با چیزی مقایسه کرد و اساساً چیزی در برابر او وجود ندارد، بلکه موجودات مظهر او هستند که به هر خصوصیت وجودی آنها توجه شود جز حق تعالی را نشان نمی‌دهند، چنان که امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: فای ظاهر اظهر و اوضح من الله تعالی:<sup>5</sup> پس چه موجود آشکاری که از خدا آشکارتر و روشن‌تر باشد؟ علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: الحمد لله الاول فلاشی، قبله و الاخر فلاشی، بعده، و الظاهر فلاشی فوقه والباطن فلاشی دونه:<sup>6</sup> ستایش مخصوص خدایی است که اول است پس چیزی قبل از او نیست، و آخر است پس چیزی بعد از او نیست و ظاهر است پس چیزی بالاتر از او نیست، و باطن است و چیزی نزدیکتر

4. همان، ص 89، روایت 2.

5. نهج البلاغه، خطبه 108.

1. توحید صدوق، ص 178، روایت 12.

4. توحید صدوق، ص 313، روایت 2.

3. همان، ص 186، روایت 2.

6. نهج البلاغه، خطبه 96.

از او نیست، و نیز می‌فرماید: و کل ظاهر غیره باطن، و کل باطن غیره ظاهر:<sup>1</sup> و هر چیز آشکاری غیر خداوند، مخفی است، و هر امر مخفی غیر او، ظاهر نیست، از این فرمایشات استفاده می‌شود که اولاً هر چیزی با هر چیزی برخورد می‌کند اولاً: با خدا تماس برقرار می‌کند و ثانیاً: پس از قطع توجه از موجودی یا پس از نابودی او، حق تعالی موجود است، چون او حقیقت مطلق است که حقیقتی غیر او نیست و هر امری غیر خداوند که برای آن ظهوری توهم شود، او باطن و مخفی است، زیرا خداوند هم ظاهر است و هم باطن، و در عین ظاهر بودن، مخفی است و با مخفی بودن نیز نزدیک است.

### اهداف القاء معارف توحیدی

پس از این که از بیانات اجمالی گذشته استفاده شد، قرآن و سنت در اظهار معارف خود به ویژه معارف توحیدی (که نیاز به دقت و تأمل عقلی و آمادگی روحی دارد) به تدریج از مطالب ساده تا پیچیده و سنگین شروع نموده، و سطح فکری مخاطبین مختلف و نیز اختلاف مرحله درک انسان را در زمانهای متعدد، مراعات کرده است، نتیجه می‌گیریم هدف اصلی دین و اولیای آن علیهم‌السلام در این گونه بیان کردن معارف و نیز در بیان دستورات عملی و اخلاقی پس از اعتقاد صحیح انسان به معارف الهیه و التزام عملی به وظایفش، معرفت تفصیلی پیدا کردن او نسبت به حق تعالی و اسماء و صفات او و افعال صادره از او می‌باشد، که هر کس به اندازه ظرفیت وجودی خود به این معرفت برسد، امام حسین علیه‌السلام به اصحابش خطاب کرد: ان الله ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبوده فاذا عبوده استعنوا بعبادته عن عبادة ما سواه.<sup>2</sup> به راستی خدا بندگان را نیافرید مگر این که او را بشناسد پس هنگامی که او را شناختند، بندگیش را انجام دهند، و زمانی که او را بندگی کردند، با آن از بندگی غیر او بی‌نیاز شوند. و برای معرفت حق تعالی فضایل بسیاری در روایات آمده است علی علیه‌السلام می‌فرماید: معرفة الله سبحانه اعلى المعارف:<sup>3</sup> معرفت خداوند سبحان

1. همان، خطبه 56.

1. علل الشرايع، ص 9، روایت 1.

2. غررالحکم، روایت 9864.

بالاترین شناخت‌هاست و آن حضرت<sup>1</sup> و امام رضا علیه‌السلام<sup>2</sup> نیز اول دین و متدین بودن را معرفت حق تعالی، و کمال معرفت را به وحدانیت مطلقه دانستن او مبتنی کرده‌اند.

لکن معرفت حق تعالی یک وقت از راه آیاتش می‌باشد که حضرات ائمه علیه‌السلام نوعاً افراد را به این مرتبه از معرفت هدایت و ترغیب می‌کردند، و یک وقت از خود حضرت حق به خودش معرفت پیدا می‌شود که در این مرتبه اگر چه انسان با تعقل یا از راه خویشتن حرکت می‌کند لکن به خود آن‌ها توجه ویژه نمی‌شود و به حقیقت آیات توجه می‌شود، چنان‌که ائمه علیهم‌السلام گاهی افراد با استعداد روحی را به این طریق ارشاد می‌فرمودند مثلاً امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که گمان کند خدا را به واسطه پرده یا صورت یا مثال شناخته است او مشرک است، زیرا حجاب و مثال و صورت غیر اوست، و خداوند فقط یکتای یگانه است، پس چگونه موحّد باشد کسی که گمان کند خدا را به غیر او شناخته است؟ فقط کسی که خدا را به خدا بشناسد، او را شناخته است، و کسی که او را به او نشناسد او را نشناخته است، بلکه غیر او را شناخته و خدا اشیاء را از چیزی آفریده است، با اسم هایش نامیده می‌شود. لیکن او غیر از اسم هایش می‌باشد و اسماء نیز غیر از اوست و موصوف غیر از وصف کننده است، پس کسی که گمان کند به آن چه نمی‌شناسد ایمان دارد، او از معرفت گمراه است، آفریده‌ای چیزی را جز به خدا درک نمی‌کند،<sup>3</sup> از این فرمایش استفاده می‌شود که خداوند معروف بالذات است و غیر او به او شناخته می‌شود (و روشن می‌شود که مظهر او می‌باشد) چنان‌که از علی علیه‌السلام سؤال شد: آیا خدا را به محمد شناختی یا محمد را به خدای عزوجل؟ فرمود: خدا را به محمد صلی‌الله علیه و آله نشناختم و لکن محمد را به خداوند عزوجل شناختم هنگامی او را آفرید و حدودی از طول و عرض در او احداث کرد، پس با استدلال و الهام وارده خداوند شناختم که او تدبیر شده و مصنوع است،<sup>4</sup> و همچنین از آن حضرت سؤال شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ فرمود: آن‌گونه که خودش را به من شناساند، سؤال شد: چگونه خودش را به شما شناساند؟ حضرت فرمودند: صورتی شبیه او نیست، با حواس حس نمی‌شود، و به مردم سنجیده نمی‌شود، در حال

3. نهج البلاغه، خطبه 1.

4. توحید صدوق، ص 56، روایت 14.

1. همان، ص 142، روایت 7.

2. همان، ص 286، روایت 4.

دوری نزدیک است، با نزدیکی دور است، بالاتر از هر چیزی است و گفته نمی‌شود: چیزی بالای اوست، جلوی هر چیز است و گفته نمی‌شود: برای او جلو هست.<sup>1</sup>

و در این راستا شخصی خدمت امام صادق علیه‌السلام مشرف می‌شود، حضرت از او می‌پرسد: کسیتی؟ عرض می‌کند: از محبین شما هستم، حضرت می‌فرماید: از کدام دسته از محبین هستی؟ راوی می‌پرسد: محبین شما چند گروهند؟ حضرت می‌فرماید: سه دسته هستند: گروهی که ما را آشکارا دوست دارند، و در باطن دوست ندارند (گروه پایین هستند) و دسته‌ای ما را در باطن دوست دارند، نه در آشکار (طبقه وسط هستند)، و عده‌ای ما را هم در باطن دوست دارند و هم آشکارا که ایشان طبقه اعلی می‌باشند و از آب گوارای فرات نوشیده، به تأویل کتاب و فصل الخطاب و سبب‌الاسباب عالمند... سپس حضرت نشانه‌هایی را برای ایشان ذکر می‌فرماید: اول این که ایشان به حق شناخت توحید، معرفت پیدا کرده، و علم توحید الهی و ایمان به او و به صفتش را محکم گردانیده‌اند، سپس حدود ایمان و حقایق و شروط و تأویل آن را عالم هستند، راوی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا نشنیده بودم که تا کنون ایمان را به این صفت توصیف بفرمایید، حضرت فرمود: سؤال کننده نمی‌تواند از کیفیت ایمان سؤال کند تا این که بداند ایمان به چه کسی مقصود است، راوی پس از سؤال از تفسیر ایمان. حضرت فرمود: کسی که گمان کند خدا را با توهم دل (با ساختن صورتی برای او) می‌شناسد، او مشرک است، و کسی که گمان کند، خدا را با اسم (ظهور کمالاتش) می‌شناسد نه به معنا (حقیقت وجود حق) اقرار به طعن کرد که سزاوار سرزنش است، و کسی که گمان کند اسم و معنا را (با هم) بندگی می‌کند نه با ادراک کردن (یعنی کسی که صفت کمالی دارد و من او را اصلاً درک نمی‌کنم) پس بر موجود غایب حواله داده است و کسی که گمان کند صفت و موصوف را بندگی می‌کند، توحید و یگانه پرستی را باطل کرده است، زیرا صفت غیر موصوف است، و کسی که گمان کند موصوف (ذات مقدس الهی) را به صفت اضافه کرده است (یعنی او با صفتش حقیقت دارد) موجود بزرگ را کوچک شمرده است: و حق قدر خداوند را ندانسته‌اند، به آن حضرت عرض شد، پس راه توحید چگونه است، حضرت فرمود: راه بحث ممکن است، و می‌توان از آن خارج شد: به راستی شناخت حقیقت موجودی که شاهد است قبل از صفتش می‌باشد و شناخت صفت موجودی که غایب است قبل

---

3. همان، ص 285، روایت 2.



از رسیدن به خودش می‌باشد سؤال شد: چگونه حقیقت موجود شاهد را قبل از صفتش می‌شناسی؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: او را می‌شناسی، و علامت او را می‌دانی، خودت را به او می‌شناسی، و خود را به خودی خود از راه خودت نمی‌شناسی، و میدانی آن چه در او (موجود شاهد) است برای او بوده و به او (قائم) است، چنانکه برادران یوسف به او گفتند: آیا تو یوسف هستی؟ او گفت: من یوسفم و این برادرم می‌باشد، پس او را به او شناختند، و او را به غیر او شناختند، و او را از راه خودشان با توهم دل‌ها (و خیالات و تصوراتشان) شناختند.<sup>1</sup>

از این روایت طولانی استفاده می‌شود که معرفت حقیقی خداوند از خودش به خودش می‌باشد که در پرتو آن شناخت حقیقی خویش و سایر موجودات نیز محقق می‌شود، چنان که علی علیه‌السلام می‌فرماید: اعرفوا الله بالله:<sup>2</sup> خدا را با خدا بشناسید، و امام سجاد علیه‌السلام نیز به خداوند عرض می‌کند: بک عرفتك و انت دللتنی علیک:<sup>3</sup> تو را با تو شناختم و مرا بر خودت راهنمایی کردی.

---

1. تحف العقول، چاپ اعلمی، ص. 140.

2. توحید صدوق، ص. 285، روایت. 3.

1. اقبال‌الاعمال، ص. 67.

## رابطه بندگی خدا با معرفت او

بنابراین که شناخت انسان به حق تعالی هر گونه باشد، بندگی او نیز نسبت به حق تعالی به همان نحو است، چنان که از روایت بالا استفاده می‌شد و انسان برای بندگی صحیح هر چند در پایین‌ترین مرتبه آن باشد باید دیدگاه صحیح توحیدی داشته باشد لذا امام صادق علیه‌السلام این معارف را به گونه دیگر بیان می‌فرماید: کسی که خدا را با توهم (تصویر یا مفهوم و تخیلات ذهنی) بندگی کند، کافر شده است، و کسی که کافر شده است، و کسی که اسم را بدون معنا بندگی کند، کافر شده است، و کسی که اسم و معنا را بندگی کند مشرک است و کسی که معنا را بندگی کند با واقع کردن اسماء بر او به واسطه صفاتی که او خودش را با آنها توصیف کرده است و قلبش به آن معتقد شود و زبانش در باطن و آشکار به آن گویا باشد. پس ایشان اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند، و در روایت دیگر آمده: ایشان مؤمنین حقیقی هستند.<sup>1</sup>

این حقیقت در فرمایش رسول خدا صلی‌الله علیه و آله به اباذر رضوان‌الله علیه نیز آمده است: یا اباذر اعبداً لله کانک تراه فان كنت لا تراه فانه يراك، و اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به فهو الاول قبل كل شيء فلا شيء قبله، والفرد فلا ثاني له، والباقي لالي غاية، فاطر السموات والارض و ما فيهما و بينهما من شيء و هو الله اللطيف الخبير و هو على كل شيء قدير،

---

1. توحید صدوق، ص 220، روایت 12.

ثم الايمان بي والاقرار بان الله تعالى ارسلنى الى كافة الناس بشيرا و نذيرا و داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا، ثم حب اهل بيتى الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً<sup>1</sup> و بدانکه اولین مرتبه بندگی خدا شناخت اوست، پس او اول است قبل از هر چیزی و قبل از او چیزی نیست و فرد است که دومی برای او نیست، و باقی است نه تا نهایتی، شکافنده آسمان‌ها و زمین و آن چه در آنها و بین آنهاست (از عدم به وجود) و او خدای لطیف خبیر است و بر هر چیزی قادر است، سپس ایمان به من و اقرار به این که خداوند متعال مرا به سوی تمامی مردم بشارت دهنده و ترساننده و دعوت کننده به سوی خویش با اذنش و چراغ روشنگر فرستاد، سپس محبت اهل بیت کسانی که خدا پلیدی را از ایشان برطرف کرده است و به گونه‌ای ایشان را پاک گردانیده است.

در این بیان نورانی به دو مرتبه بالا از مراتب بندگی حق تعالی سفارش شده است، و علاوه بر این معرفت حق تعالی اولین مرحله عبودیت به حساب آمده، خداوند متعال نیز باید آن طور که معرفی شده، بندگی شود، به گونه‌ای که کسی اگر بخواهد این مراتب بالای از بندگی و معرفت او را داشته باشد باید ایمان به وسایط فیض او یعنی رسول گرامی و اهل بیتش علیهم السلام داشته باشد و ایشان را به رسالت کامله و امامت قبول داشته باشد.

از این روایت و روایات دیگر که ذکر می‌شود، استفاده می‌شود که معرفت الهی مانند بندگی او نوعاً در مراحل اولیه به طور عادی و با توجه ذهنی به حق تعالی تحقق می‌یابد که از آن به معرفت حصولی و بندگی از راه دور و توجه به موجود غایب تعبیر می‌شود و سپس با حضور قلبی و شهود حق تعالی ظهور می‌کند که از آن به معرفت حقیقی و شهودی و بندگی حقیقی تبیین می‌شود و رسیدن به این مرتبه شرایط زیاده‌تری را نسبت به درک واقعیات به طور صحیح، لازم دارد.

بنابراین اهداف عرفان عملی در اسلام این است که انسان به درجه‌ای از معرفت صحیح به حق تعالی و درک رابطه وجودی خود و موجودات با او از راه التزام عملی به راهی که خداوند برای رسیدن به خودش معرفی کرده، نایل شود تا بالاترین مرتبه آن که تمام وجودش معرفت و شناخت از حق تعالی شود که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

---

2. بحار الانوار، ج 77، ص 74.

## ضرورت عرفان عملی در اسلام

با توجه به مطالب گذشته، نتیجه گرفته می‌شود که تمامی همت دین و اولیای آن، اولاً: تبیین صحیح معارف عقلی و اخلاقی و عملی برای انسان است که ماهیت او در فهمیدن و رسیدن به این سه بعد شکل می‌گیرد: قل کل یعمل علی شاکلته<sup>1</sup> بگو: هر کس طبق روش (خلق و خوی و طرز تفکر و روحيات) خود عمل می‌کند و ثانیاً: ترغیب او از راه‌های گوناگون برای حرکت در این مسیر و رسیدن به حق تعالی است، از این جهت رابطه تنگاتنگی بین عمل و معرفت است چنان که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خدا عملی را جز با معرفت قبول نمی‌کند و معرفت نیز جز با عمل (شکل و تثبیت) نمی‌شود، پس کسی که بشناسد معرفت، او را بر عمل راهنمایی می‌کند و کسی که عمل نکند معرفت ندارد،<sup>2</sup> از این فرمایش نورانی استفاده می‌شود که شناخت صحیح ابتدایی از خدا و رابطه وجودی خود و موجودات با او، انسان را به اطاعت از او می‌کشاند و اگر اطاعتی تحقق نیافت باید معرفت اجمالی را تصحیح کرد، و عمل نیز تأثیر در روشن تر شدن و حقیقی شدن معرفت می‌گذارد، و مطابق روایات ایمان امر قلبی است که با عمل طبق آن در قلب تثبیت و تدریجاً تقویت می‌شود و بر تمامی اعضا و جوارح انسان پخش است و هر عضوی یک وظیفه ایمانی دارد که اگر به

---

1. اسراء: 84.

2. اصول کافی، ج 1، ص 44، روایت 2.

وظیفه‌اش عمل نکرد ایمان ناقص است.<sup>1</sup> پس با توجه به این آیه شریفه: *اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه*<sup>2</sup>: کلمات پاکیزه (اعتقادات حق) به سوی خدا بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد، و نیز آیاتی که آثار ایمان و عمل صالح را بیان می‌کند، نتیجه می‌گیریم که ایمان صحیح در هر درجه‌ای که باشد با عمل صالح تاثیر ویژه‌ای بر قلب و حقیقت وجودش گذارد و موجب می‌شود ارتباطش با عالم غیب و واقعیات عالم عینی شود و آن را به گونه‌ای در وجودش بیابد، با اینکه تمامی انسانها خواه ناخواه به سوی حق تعالی در حرکتند: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه<sup>3</sup>: ای انسان تو با هرگونه تلاش و رنجی به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات می‌کنی، این ملاقات آگاهانه است و بالاتر از رجوع موجودات به خداوند متعال است، لذا این ملاقات دوگونه است: یا سرورآور است اگر با ایمان و عمل صالح باشد، یا حزن و عذاب آور است اگر با انکار و یا تکذیب اعتقادی یا عملی مستمر نسبت به حق تعالی باشد، چنانکه در ادامه آیه فوق این تقسیم بندی وجود دارد<sup>4</sup>، و این آیه این معنا را نیز تثبیت می‌کند: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون<sup>5</sup>: چنین نیست (که کافران می‌پندارند) بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است، نه چنین است، بلکه ایشان در آن روز از پروردگارشان محجوبند، با اینکه آیات قیامت دلالت می‌کند حقایق در آن عالم به ویژه ارتباط وجودی با حق تعالی برای همگان مکشوف می‌شود: و یعلمون ان الله هو الحق المبین<sup>6</sup>: و مردم می‌فهمند که خداوند حق آشکار است، یعنی این گروه از کشف این حقیقت و به هم خوردن روابط ظاهری و نظام اسباب، بهره خوبی نمی‌برند اگرچه آن را می‌یابند. بنابراین هر یک از اعتقادات و اعمال صالح ارتباط وجودی انسان را با حقایق عالم و حق تعالی، ظهور داده و تثبیت می‌کند (زیرا این ارتباط خواه ناخواه وجود دارد)، و در مقابل اعتقادات باطل و یا اعمال مستمر ناپسند، رابطه استفاده مطلوب از آن ارتباط وجودی را قطع کرده و انسان را به دوری و سپس عذاب و رنج مبتلا می‌گرداند چنانکه حضرت موسی ابن

3. همان، ج2، ص33، روایت 1.

4. سوره فاطر، آیه 9.

5. سوره انشقاق، آیه 6.

1. سوره انشقاق، آیه 7 و 15.

2. سوره مطففین، آیه 14 و 15.

3. سوره طور، آیه 25.

جعفر علیهما السلام می فرماید: به راستی خداوند تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خویش تایید می کند، در هر وقتی که احسان کرده و تقوا داشته باشد و آن روح از او غایب می شود در هر وقتی که گناه و تجاوز کند، پس این روح با او همواره در حال سرور است. هنگامی که احسانی می کند از روی سرور به حرکت در می آید، و هنگامی که بدی می کند در خاک فرو می رود (تنزل وجودی پیدا می کند)<sup>1</sup>، آیات و روایات در این رابطه بسیار است که ایمان با عمل صالح همواره زیاد می شود<sup>2</sup>، یا اعتقادات باطل و تکذیب اعتقادات حق، و نیز تداوم بر اعمال قبیح و مخالفت با حق تعالی موجب انکار حقایق<sup>3</sup> و خسارت وجودی<sup>4</sup> و محرومیت از بهره مندی از ارتباط واقعی با حقایق و رسیدن به درد و عذاب<sup>5</sup> می شود.

علاوه بر این از آیات قرآنی استفاده می شود که ایمان و عمل صالح، تاثیر خوبی در نظام آفرینش می گذارد: و لو ان اهل القرئ آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض<sup>6</sup>: و اگر اهل شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه می کردند، حتماً برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، همچنین کفر و اعمال ناپسند تاثیر نامطلوبی در مسیر آفرینش می گذارد: و لکن کذبوا فاخذناهم بما كانوا یکسبون<sup>7</sup>: و لیکن (حق را) تکذیب کردند پس ایشان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم، یا می فرماید: ظهر الفساد فی البحر و البر بما کسبت ایدی الناس<sup>8</sup>: فساد در دریا و خشکی به جهت اعمال مردم آشکار شد.

---

4. اصول کافی، جلد 2، صفحه 268، روایت 1.

5. سوره یونس، آیه 9.

1. سوره روم، آیه 10.

2. سوره عنکبوت، آیه 52، سوره اعراف، آیه 9.

3. سوره مومنون، آیه 103.

4. سوره اعراف، آیه 96.

5. همان.

6. سوره روم، آیه 41.

## مراتب عرفان عملی

از مطالب گذشته استفاده شد که عرفان عملی، شناخت قلبی به حق تعالی و کمالات وجودیه او و به رابطه وجودی اشیاء و انسان با او در ابتدا و انتها (معاد) می باشد، که پس از عمل به دین الهی و پیروی دقیق از رسول خدا و اوصیایش علیهم السلام برای انسان ظهور می کند و همگان به مرتبه ای از آن در این عالم به ویژه در عالم دیگر که محل کنار رفتن پرده های غفلت از ظهور حقایق است نایل می شوند: لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید<sup>1</sup>: به یقین تو از این صحنه (حضور در پیشگاه خداوند) غافل بودی پس ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز دیده ات تیزبین است، و کسانی که در مسیر حق بوده اند از ظهور حقایق بهره مند می شوند که: و بهشت به پرهیزکاران نزدیک می شود و از آن دور نیستند، این چیزی است که به آن وعده داده می شوید، برای کسانی است که به سوی خدا باز می گردند و پیمانها و احکام او را حفظ می کنند، آن کس که از خداوند مهربان می ترسد و با قلبی انابه کننده در محضر او حاضر شود، (به ایشان گفته می شود) با سلامت وارد شوید، امروز روز جاودانگی است، هرچه بخواهید در آن جا برایشان هست، و نزد ما بیشتر از آن موجود است<sup>2</sup>، اما کسانی که در این عالم اعتقاداً و عملاً یا تنها عملاً به هیچ وجه در در آن مسیر نبوده اند از ظهور حقایق نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه عذاب و رنج آنها (که با آن سروکار داشتند ولی از

---

1. سوره قاف، آیه 22.

2. سوره ق، آیه 31 و 35.

آن غفلت داشته اند)، ظهور کرده و شعله ور می شود: و برزت الجحیم لمن یری<sup>1</sup>: و جهنم برای کسی که ببیند آشکار می شود، و اذا الجحیم سرعت<sup>2</sup>: و آن هنگام که جهنم شعله ور گردد، این امور برای این گونه افراد است که: (یاد کن) روزی را که ساق پاها (از وحشت) برهنه می شود و دعوت به سجود می شوند در حالی که سالم بودند<sup>3</sup>، اکنون با توجه به این حقایق باید توجه کرد که انسان در این عالم همواره با تلاش عقلی، علمی و عملی، خود را با رسیدن به حقایق، سعادت مند می کند و یا با دور شدن از آنها شقاوت مند می گردد، و سعادت و شقاوت نیز دارای مراتبی است: به راستی انسان در خسارت است مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند و یکدیگر را به (پیروی از) حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت (در راه حق) توصیه نموده اند<sup>4</sup>.

از این جهت حضرات ائمه علیهم السلام همگان را به نوعی با حقایق آشنا کرده و به توجه و رسیدن به آن دعوت و سفارش کرده اند، علی علیه السلام وارد بازار شدند و شنیدند شخصی می گوید: نه، سوگند به کسی که پشت هفت (آسمان) محبوب است، حضرت فرمود: چه کسی در پشت هفت در حجاب است؟ گفت: خدا ای امیر مؤمنان، حضرت فرمود: خطا می کنی، یقیناً بین خداوند عزوجل و مخلوقاتش حجابی نیست چون آنها هر جا باشند او با آنها است، عرض کرد: کفاره سوگندم چیست ای امیر مؤمنان؟ حضرت فرمود: این که بدانی خدا با تو است هر جا باشی، عرض کرد: به مساکین اطعام کنم؟ فرمود: خیر، چون به غیر پروردگارت سوگند یاد کردی<sup>5</sup>، حضرت علی علیه السلام به این مرد در بازار این حقیقت توحیدی را بیان می فرماید و امام صادق علیه السلام به ابوبصیر که از شاگردان مخصوصش می باشد حقیقت دیگری را می فرماید: سؤال می کند: آیا مؤمنان خدا را در قیامت می بینند؟ حضرت فرمود: بلی، و قبل از قیامت او را دیده اند، عرض می کند: چه وقت؟ حضرت می فرماید: هنگامی که به ایشان فرمود: آیا پروردگارتان نیستم؟ سپس حضرت مدتی ساکت شدند و فرمودند: به راستی مؤمنین خدا را در دنیا قبل از روز

---

3. سوره نازعات، آیه 36.

4. سوره تکویر، آیه 12.

5. سوره قلم، آیه 42 و 43.

1. سوره عصر.

2. توحید صدوق، صفحه 184، روایت 21.



قیامت می بینند، آیا او را در این وقت نمی بینی؟ (با اینکه ابوبصیر نابینا بود)، سپس فرمود: مقصود دیدن با قلب است نه دیدن با چشم<sup>1</sup>، از این جهت هنگامی که یکی از خوارج از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: چه چیزی را بندگی می کنی؟ حضرت فرمود: خدا، و او گفت: آیا او را دیده ای؟ حضرت در جواب فرمود: چشم ها به طور آشکار او را نمی بینند، و لیکن دل ها با حقایق ایمان او را می بینند<sup>2</sup>، و هنگامی که کسی از علی علیه السلام سؤال می کند: آیا پروردگارت را هنگام بندگی دیده ای؟ حضرت فرمود: خدایی را که ندیده باشم بندگی نمی کنم، و کیفیت دیدن را همانگونه بیان فرمود<sup>3</sup>.

---

3. همان، صفحه 117، روایت 20.

4. همان، صفحه 108، روایت 5.

1. همان، صفحه 109، روایت 6، و صفحه 304، روایت 1، و صفحه 308، روایت 2.

## راه کارهای رسیدن به عرفان عملی

امام رضا علیه السلام در خطابش با شخص زندیق، با این که با استدلال وجود حق تعالی را اثبات می‌فرماید و مرتبه وجودی او را نیز بیان فرمود که حدی ندارد، راه کاری برای ارتباط حقیقی با حضرت حق و روشن شدن او برای انسان بیان می‌فرماید: هنگامی که سؤال می‌کند: پس چرا خداوند محجوب شده است؟ فرمود: به راستی محجوب ماندن او از مردم به جهت گناهان بسیار ایشان است، اما او چیزی در طول شب و روز بر او مخفی نمی‌باشد<sup>1</sup>، در عین حال حضرت علی علیه‌السلام و موسی ابن جعفر علیهما‌السلام این حجاب را امر ظریف و دقیق تری بیان می‌فرمایند: حجب بعضها عن بعض لیعلم ان لا حجاب بینہ و بین خلقه غیر خلقه<sup>2</sup>؛ خدا بعضی از مخلوقات از بعض دیگر محجوب کرد تا معلوم شود که پرده‌ای بین او و بین مخلوقات غیر از (جنبه) مخلوقیت نیست، حضرت علی علیه‌السلام در فرمایش طولانی و بسیار عمیق در رابطه با توضیح فقرات اذان، به ویژه کلمه الله اکبر که هفت معنا برایش می‌فرماید، در تفسیر قدقامت الصلوة می‌فرماید: حان وقت الزیارة و المناجاة و قضاء الحوائج و درک المنی و الوصول الی الله عزوجل و الی کرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه<sup>3</sup> رسید هنگام زیارت و مناجات و برآورده شدن حوائج و رسیدن به آرزو و رسیدن به خداوند عزوجل و رسیدن به کرامت و مغفرت و عفو و خشنودی او، حضرت راه کار رفع حجاب و رسیدن به حق تعالی را نماز و عبادت با حفظ تمامی شرایط صحت و قبول، و حضور قلب بیان می‌فرماید، و امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز

---

1. توحید صدوق، صفحه 250، روایت 3.

2. همان، ص 308، روایت 2 و ص 178، روایت 12.

3. همان، ص 238، روایت 1.

می‌فرماید: به راستی رسیدن به خدا سفری است که نمی‌توان آن را جز با مرکب قرار دادن شب (بیداری شب به عبادت) پیمود.<sup>1</sup>

بهترین و کامل‌ترین راه کار را که شامل تمامی حرکات و سکناات بنده می‌شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اباذر رضوان‌الله‌علیه می‌فرماید: حضرت پس از بیان دو مرتبه بالا از بندگی خدا و سپس توصیف خدایی که می‌خواهد بندگی شود با آن اوصاف مناسب وجودش، (قبلاً بیان شد) و نیز پس از سفارشات گوناگون اخلاقی و عملی، می‌فرماید: آیا نمی‌خواهی بتو کلماتی تعلیم کنم تا خداوند عزوجل تو را با آنها سود دهد؟ گفتم: بله ای رسول خدا، حضرت فرمود: احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك؛<sup>2</sup> خدا را حفظ کن تا او تو را حفظ کند، خدا را حفظ کن تا او را پیش رویت بیابی.

حفظ خدای متعال همان مراقبه در اعمال و کردار و حالات خود و محاسبه از آنها است که دارای مراتبی است و اجمال آن، با توجه به دستورات تربیتی شرع مقدس که هر یک در جای خود ثابت است، عبارتند از: اول: مراقبت بر انجام واجبات و ترک محرمات الهی. دوم: التزام بر انجام مستحبات و ترک مکروهات که در مرحله اول تصمیم بر تداوم بر انجام مستحبات مهم داشته باشد که تأثیر عمده در تصفیه و نورانیت روح دارند مانند: نماز اول وقت، التزام به جماعت، خواندن قرآن، و سپس توسعه دهد نسبت به مستحباتی که در کارهای مختلف آمده است. سوم: مراقبت بر اوصاف نفسانی که صفت رذیله‌ای از او صادر نشود و نفس به صفات حمیده متصف شود. چهارم: مراقبت بر اصلاح انگیزه و نیت و تحصیل اخلاص، که آن هم مراتبی دارد و تا انسان مرتبه پائین‌تر را در حرکات و سکنااتش پیاده نکند، روحاً نمی‌تواند مرتبه بالاتر را پیاده کند، بنظر می‌رسد مرحله اول آن انجام وظایف بندگی است به نیت ترتب آثار آخرتی (همانگونه که در قرآن و سنت بر انجام وظایف بندگی آثار بسیاری ذکر شده و نیز برای گناهان عقوبتهای فراوانی بیان شده است) تا با این انگیزه ترغیب به انجام وظایف و مانعی از ارتکاب محرمات الهی پیدا شود و با تداوم بر بندگی تغییر حالت پیدا شده و انگیزه قویتر گردد و به مرحله دوم یعنی تحصیل خشنودی حق تعالی و حب به او، نایل

1- بحار الانوار، ج 78، ص 380.

2- بحار الانوار، ج 77، ص 87.

می‌شود، که اگر خداوند آثاری را نیز بر انجام طاعات و معاصی مترتب نکند، او اطاعت خواهد کرد و با حفظ این انگیزه در تمامی حرکات، سکنت و مباحات، نورانیت قلب زیادت‌ر شده و علاوه بر رفع پرده‌های ظلمانی (ترک مخالفت و دوری از رذایل اخلاقی و عدم اخلاص) و جهت الهی پیدا کردن تعلقات وجودی، موفق می‌شود که پرده‌های نورانی نیز از چهره قلب او زدوده شود و مراقبه‌اش بسیار عمیق‌تر گردد، و به فضایل قرب نوافل و فرائض نایل شود یعنی تا کنون با انگیزه‌های گوناگون (که هر کدام در جای خود مطلوب بودند) کارهایش را انجام می‌داد و خود را فاعل آنها می‌دانست، لکن پس از این، با کشش عمیق‌تر به خدای متعال، و محبت ویژه خداوند به او، توحید افعالی برایش کشف شده و خدا را با شهود قلبی فاعل مستقل افعالش و سپس افعال و آثار موجودات مشاهده می‌کند و حقیقت: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی؛<sup>1</sup> و هنگامی که (تیر یا سنگ) می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی و لکن خدا تیر می‌انداخت، برایش کشف می‌شود. انسان پس از تداوم بر طاعات با انگیزه‌های الهی و توجه به این مرتبه از ظهور توحید افعالی، قابلیت پیدا می‌کند که خدای متعال با محبت عمیق‌تر به او و با تجلی به مقام عزتش برای او، مرتبه بالاتری از توحید را (اسماء و صفاتی) برایش ظهور دهد، تا با شهود قلبی، بیاید که هر صفت کمالی را که تا کنون به خود و موجودات نسبت می‌داده است، مالک حقیقی آنها خداوند است که از طریق آنها ظهور می‌کند، چنان که حضرت حق تبارک و تعالی به رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج می‌فرماید: و بنده‌ای از بندگانم به چیزی محبوب‌تر نزد من از آن چه بر او واجب گردانیده‌ام نزدیکی نمی‌جوید، و او همواره با کارهای زیادی (نوافل) به من تقرب و نزدیکی می‌جوید تا این که او را دوست خواهم داشت، و هنگامی که او را دوست داشتم، شنوایی او می‌شوم که با آن می‌شنود، و بینایی او می‌شوم که با آن می‌بیند، و گویایی او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید، و دست او می‌شوم که با آن فعالیت می‌کند.<sup>2</sup> و پس از این که سالک بندگی را با مراقبه کامل و با توجه به این حقایق که برایش کشف شد، ادامه داد، ظرف وجودش کاملاً آماده می‌شود که حضرت حق تبارک و تعالی، با تجلی کامل به مقام عزتش، حقیقت وجود عبد را تحول ذاتی داده، و نگاه استقلال گونه به خویش و ذات موجودات را از او زایل کند و بیابد که هستی مطلق حقیقتی، تنها برای

---

1. انفال، 17.

2. اصول کافی، ج 2، ص 352، روایت 7 و 8.

ذات اقدس الهی است که موجودات فقط ظهوری از او هستند و چیزی غیر از ظهور ذات بی حد او نیستند و این حقیقت را می‌یابد که: کل شیء ها لک الا وجهه؛<sup>1</sup> هر چیزی جز وجه الهی ناپود است، و نیز این حقیقت را که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب شده می‌یابد: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین؛<sup>2</sup> بگو که نماز و عبادات و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است، شریکی برای او نیست و به این امر مأمور شده‌ام و من اولین تسلیم شونده‌گان هستم، زیرا مالکیت خداوند حقیقی است که با خود موجود ظهور می‌کند و قابل انتقال به غیر نمی‌باشد و معنای آن این است که او است که در هستی و کمالات و آثار هستی موجودات ظهور کرده است و تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین خالص آن حضرت (ائمہ علیهم السلام)<sup>3</sup> به تسلیم کامل وجود و شئون وجودی خود به حق تعالی نایل شده‌اند که دیگران را نیز به پیمودن این مراحل که عالی‌ترین کمالات انسانی است دعوت می‌کنند: قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین؛<sup>4</sup> بگو این است راه من که با روشنایی من و کسانی که از من تبعیت کرده‌اند بسوی خدا دعوت می‌کنیم خدا منزله است و من از مشرکین نمی‌باشم، این مرحله بالاترین مرتبه ایمان است که با هیچ شرکی جمع نمی‌شود، زیرا توجه استقلال گونه به هستی و کمالات و آثار موجودات هر چند دقیق باشد، شرک بسیار مخفی حساب می‌شود، با این که حق تعالی این گونه است: لم یکن له کفواً احد؛<sup>5</sup> هیچ شریکی برای او نیست، و تنها دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روش و سیره عملی و وجودی آن حضرت و اهل بیتش علیهم السلام است که هیچ شرکی را در بر ندارد، از این جهت به اباذر فرمود: خدا را حفظ کن تا او را پیش رویت بیابی، زیرا اولاً: حضرت به یافتن تکیه کردند نه دانستن، زیرا یافتن، شهود قلبی است و دانستن اعم از آن است، و ثانیاً فرموده است او را پیش رویت بیابی با این که

1. قصص، 88.

2. انعام، 162 و 163

3. بحار الانوار، ج 35، باب 33

4. یوسف، 108.

5. توحید، 4.

خداوند احاطه مطلقه<sup>1</sup> بر ذات و صفات و افعال اشیاء دارد، و ثالثاً: یکی از موجوداتی که او چنین احاطه‌ای را به آن دارد خود یابنده<sup>2</sup> او است پس، از این فرمایش استفاده می‌شود که با مراقبه<sup>3</sup> کامل نسبت به حق تعالی، حالت انقطاع از توجه استقلال گونه به خود و موجودات پیدا می‌شود، و حق تعالی برای او تجلی می‌کند و حق مطلق بودن او برایش آشکار می‌شود<sup>4</sup> که غیری جز حق تعالی و کمالات ظهور یافته او نیست، این جا است که معرفت حقیقی به او حاصل شده و شخص می‌یابد که خداوند به خودش شناخته شده است: بک عرفتك؛<sup>5</sup> تو را با تو شناختم، و انقطاع حقیقی هر مقدار حاصل شود، معرفت شهودی نیز به همان اندازه خواهد بود، لذا این حقیقت را علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام در مناجات شعبانیه بطور کامل از ذات اقدس الهی طلب می‌کنند که همواره برای آنان باشد: خدایا به من کمال انقطاع بسوی خویش را عنایت فرما و چشمان قلب ما را با پرتو نگاهش به سوی تو، نورانی کن تا دیده‌های قلب پرده‌های نورانی را پاره کرده و به معدن عظمت برسد... خدایا مرا به نور عزت درخشنده ات ملحق فرما تا عارف به تو شده و از غیر تو رویگردان شوم و از تو خائف و مراقب باشم ای صاحب جلال و کرامت،<sup>6</sup> این مقام، همان مرتبه رویت قلبی علی علیه السلام نسبت به حق تعالی است که تا او را ندیده بندگی کامل او را انجام نداده است و نیز همان مرحله‌ای است که امام صادق علیه السلام سبب غشوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تجلی خداوند برای او دانسته که بین او و خداوند چیزی وجود نداشته است،<sup>7</sup> چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره خویش می‌فرماید: لی مع الله وقت لا یسهه ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد مؤمن امتحن الله قلبه الا یمان؛<sup>8</sup> برای من با خداوند وقتی است که فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده و بنده مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان امتحان کرده است آن را تحمل ندارد.

1- فصلت، 54

2- نور، 25

3- اقبال الاعمال، ص 67.

4- بحار الانوار، ج 94، ص 96، روایت 13.

5- توحید صدوق، ص 115، روایت 15.

6- بحار الانوار، ج 18، ص 360.

## بالاترین مرتبه معرفت حقیقی

بنابراین بالاترین مرتبه معرفت حقیقی و شهود قلبی نسبت به افعال و اسماء و صفات و ذات اقدس الهی برای رسول خدا و ائمه علیهم السلام تحقق یافته است به گونه‌ای که در آن استقرار کامل یافته و تمامی شئون وجودیه خود و دستوراتشان را بر اساس آن مشاهدات قرار می‌دهند از این جهت با این که به فرموده قرآن کریم تمامی انبیاء علیهم السلام صالح هستند<sup>1</sup>، لکن عده‌ای از ایشان از خداوند تقاضای ملحق شدن به مقام صالحین را می‌کنند<sup>2</sup> و خداوند تنها پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و عده‌ای را در زمان آن حضرت از این نوع صالحین معرفی می‌کند که در بالاترین درجه صالحین را نایل شده‌اند<sup>3</sup> و تنها به حضرت ابراهیم علیه‌السلام وعده ملحق شدن به ایشان را در آخرت داده است.<sup>4</sup> و هدف نهایی از دین و دستوراتش رسیدن انسانها به این حقایق است که درعالم آخرت نیز پس از ظهور آثار اعمالش به همان مرتبه می‌رسد. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: من عمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم

---

1- انبیاء، 72 و 86.

2- یوسف، 101؛ شعراء، 83؛ نمل، 19.

3- اعراف، 196

4- بقره، 130.

اجرهم باحسن ما كانوا يعملون؛<sup>1</sup> کسی که عمل صالحی انجام دهد چه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن است، حتماً او را به زندگی پاکیزه زنده خواهیم کرد و پاداش آنها را بهتر از آن چیزی که عمل می کردند می دهیم، این انسانها با این که در عالم دیگر به نتایج ظاهری ایمان و عمل صالح خویش می رسند (بهشت و مواهب آن) به حقایقی که در آن طریق حرکت کرده اند نیز نایل می شوند و از آن به جنّة النعیم،<sup>2</sup> جنتی،<sup>3</sup> جنات فردوس،<sup>4</sup> جنات عدن،<sup>5</sup> و عند ملیک مقتدر،<sup>6</sup> ولدینا مزید<sup>7</sup> تعبیر شده است، و در مقابل کسانی که کفر ورزیده یا بطور مستمر اعمال ناصالح و مخالفت با فرامین الهی داشته اند، علاوه بر رسیدن به نتیجه افکار و اعمالشان، به دوری از حقایق و رنج روحی به واسطه آن، نایل می شوند، که: کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون، کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون، ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون؛<sup>8</sup> چنین نیست (که آنها می پندارند) بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است، چنین نیست (که می پندارند) بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوب هستند، سپس آنها یقیناً وارد دوزخ می شوند، بعد به آنان گفته می شود: این همان چیزی است که آن را انکار می کردید، با این که خداوند به تمامی انسانها این گونه خطاب کرده و نتیجه کارشان را بیان می کند: ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد، سپس کسی که نامه اعمال او به دست راستش داده شود، بزودی حساب آسانی برای او می شود، و خوشحال به سوی اهل و خانواده اش باز می گردد و اما کسی که نامه اعمال او به پشت سرش داده شود، بزودی فریاد می زند: وای بر من که هلاک شدم، و در شعله های آتش سوزان می سوزد، چون در میان خانواده اش پیوسته (از کفر یا

---

1- نحل، 97.

2- واقعه، 89 و 12

3- فجر، 30

4- کهف، 107

5- صف، 12

6- قمر، 55.

7- ق، 35.

8- مطفین، 14 و 17.



گناه خود) مسرور بود، او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند، آری پروردگارش نسبت به او بی‌نا بود و اعمالش را برای حساب ثبت کرد.<sup>1</sup>

از این بیانات و فرمایشات بسیار دیگر کتاب و سنت، استفاده می شود که افکار، اعتقادات و اعمال و اوصاف انسان ظهور حقیقی در وجودش دارد یا او را به گونه‌ای مرتبط با حقایق و رسیدن به آنها می کند و یا او را محروم از درک و ارتباط مستقیم سودمند از حقایق می کند، اگر چه به آثار کشف اجمالی آنها و محرومیت از آنها می رسد، از این جهت ضرورت سیر عملی مشخصی برای رسیدن به معرفت حقیقی، برای انسان آگاه به خویش و مرتبه وجودی خویش لازم است.

---

1- انشاق، 6 و 15.